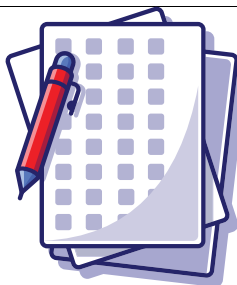


### پیچیده‌ترین سوال تاریخ کنکور ایران

کاربران فضای مجازی که سال ۸۶ در کنکور سراسری شرکت کرده بودند سوالی از کنکور آن سال را در توئیتر با هم به اشتراک گذاشتند که مدتی سوزه داغ فضای مجازی شد:

سوال: هر کدام از ما هنگام ..... رویاهایی را مشاهده می‌کنیم که بعضی تعبیر می‌شوند.

گزینه‌ها: ۱- دودین ۲- نشستن ۳- خوابیدن ۴- راه رفتن



این که به من بگویند مطلبی درباره کنکور بنویس یا با رقابت یک پرونده درباره کنکور دربیابم مثل این است که به گربه خیار نشان بدهند. شما هم نمی‌دانستید گربه از خیار می‌ترسد؟

من هم نمی‌دانستم، همین چند وقت پیش فهمیدم. این که چطور فهمیدم بماند اما این که گربه از خیار بترسد ماجرای عجیبی است. حالا این که واقعا می‌ترسد یا مثل کسانی که واقعا از جانوری می‌ترسند اما می‌گویند چندش مان می‌شود، فقط چندشش می‌شود را ما هنوز نمی‌دانیم. خلاصه حکایت من و کنکور حکایت گربه است و خیار. یا همان حکایت جن و بسم!...

البته من از خود جلسه کنکور خوشم می‌آید. حتی بالاتر، من از چهار ساعت



علیرضا رافعی

روزنامه‌نگاری که  
کنکور را هزار تا نصفه  
می‌خورد و دور می‌اندازد



در این پرونده زیر وبم غول کنکور را  
از زوایایی بکر ببینید

## حکایت گربه و خیار



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار و  
رئیس جمهوری که  
درس ریاست جمهوری  
را در دانشگاه نتواند  
است

این مطلب دو جور مخاطب دارد. یکی آنها که کنکور دارند. یکی آنها که بچه‌های کنکوری دارند. پیشنهاد می‌کنم شما هر کدام از این دو گروه هستید، مطلب را به گروه دیگر هم بدهید که بخوانند. به این ترتیب گروه اول یعنی آنها که کنکور دارند، بخش دو را بخوانند، آنها که گروه دو هستند، بخش یک را؛ البته اگر بخش مربوط به گروه دیگری را هم خوانند، اشکالی ندارد. فقط دقت داشته باشید تسمه تایم پاره نکنید. این دو مطلب هرچند واقعیت دارند، اما اصلا ربطی به هم ندارند. ما می‌گوییم ربطی ندارند، شما هم بگویید ندارند، می‌دانید که!

من برای گرفتن عکس رادیولوژی رفته بودم، ولی دوست قدیمی‌ام فاضل، متصدی بخش ام‌آرآی بود که در کلینیک بیمارستان هردو در یک سالن قرار داشتند. او کنارم نشست و تا نوبتم بشود کمی حرف زدیم. معلوم بود حواسش به من نیست، موهایش به هم ریخته بود و هر از گاهی روی صورتش دست می‌کشید و به ساعتش نگاه می‌کرد.

زن و مردی همراه دختر جوانی از سالن ام‌آرآی بیرون آمدند و با فاضل خداحافظی کردند. مرد صورت یخی داشت. انگار چیزی می‌دانند و نمی‌خواهد به روی خودش بیاورد. به‌وضوح گوشه چپ لبش کشیده شد و لبخند یخ‌کرده‌ای برای فاضل به نشانه تشکر حواله داد.

زن اما گریه می‌کرد و سعی می‌کرد گریه‌اش را از دختر نوجوان هجده نوزده ساله‌اش پنهان کند. دختر اما سالانه‌سالانه نیم قدم جلوتر از بقیه راه می‌رفت و صورت پر از استرس و رنگ پریده‌اش حکایت از خبر ناگواری می‌داد که البته هنوز به او نداده‌اند.

دلم سوخت. بیرون که رفتم دیدم ماجرا را پرسیدم. فاضل قبل از این که توضیح بدهد ماجرا چیست، اول کلی منع کرد که دختر طفل معصوم به خاطر خودخواهی پدر و مادرش به این روز افتاده و زندگی‌اش را پدر و مادر مثلا دکترش خراب کرده‌اند.

من مثل خواب‌زده‌ها فقط گوش می‌دادم و فکرم به هزار و یک راه رفت، تا بالاخره فاضل به حرف آمد و گفت پدر و مادر دختر دکتر هستند. از آن فوق‌تخصص‌های اسمی که در هر بیمارستان که می‌روی و اسم‌شان را می‌بری کادر پزشکی همه می‌شناسند. دخترشان را برای ام‌آرآی مغز آورده بودند و در ام‌آرآی کلی پلاک ام‌اس توی سرش دیده شده که نشان می‌دهد به‌زودی بیماری خودش را به شکل خیلی تکان‌دهنده‌ای بروز می‌دهد.

باورم نمی‌شد. پرسیدم وراثت است؟! گفت هیچ چیز نیست به‌جز استرس. پرسیدم دختر در این سن و سال چرا باید اینقدر استرس داشته باشد؟ آن هم در خانواده‌ای که پدر و مادر هر دو فوق‌تخصص هستند و به احتمال زیاد پول از پارویشان بالا می‌رود. یک کلمه که هم باورم نمی‌شد و هم خیلی خوب درک می‌کردم: «کنکور!» دختر بیچاره از استرس کنکور دچار ام‌اس شده بود و فاضل می‌گفت وقتی نتیجه تصویربرداری را برای پدر و مادرش توضیح داده، مادرش گریه می‌کرده چون بهتر از همه می‌دانسته این بیماری درمان ندارد و دخترشان یک عمر با آن دست به گریبان خواهد بود و البته این پدرش بود که در فاصله یک ماه به کنکور به فاضل که نصف او هم اطلاعات نداشت، نگاه کرده و با حالتی مستاصل پرسیده بود حالا باید چه کار کنیم؟! زن گفته بود دخترشان برای این که پزشکی تهران قبول شود خیلی تحت فشار بوده و به همسرش گفته نباید اینقدر او را تحت فشار می‌گذاریم. مرد اما منطقی‌تر به نظر می‌رسیده و از زن خواسته فعلا جلوی بچه خودش را جمع کند که استرس او بیشتر نشود. هرچند اینقدر اوضاع پیچیده به نظر می‌رسید که منطقی بودن هم به کار هیچ‌کسی نمی‌آمد.

هی داشتم فکر می‌کردم دکتر شدن آن دختر بچه پاک و معصوم که با آن روسری سفید مثل فرشته‌ها شده بود به آن پلاک‌های بی‌رحمی که زیر آن روسری، زیر آن موهای خرمایی و زیر آن مجسمه سنگی داشتند توان زندگی را از او می‌گرفتند، می‌رزید یا نه؟! شاید آن دختر یک نقاش خوب می‌شد، یا یک نویسنده خوب، اما آنچه مسلم بود دختری که آنها آن روز از ام‌آرآی بیمارستان بیرون بردند دیگر هیچ‌وقت یک دکتر خوب نمی‌شد، هیچ‌وقت!

این یکی هیچ روایتی ندارد. من نمی‌خواهم برای شما قصه تعریف کنم. اما شما می‌توانید از دهه شصتی‌ها هارسید کنکور چطور بوده و او به شما توضیح خواهد داد وقتی ما کنکور می‌خوانیم. ظرفیت دانشگاه‌ها از این کمتر بود و متقاضی دانشگاه از این بیشتر! یعنی دانشگاه دولتی که مال ما نبود، آنقدر مال ما نبود که اگر شرکت هم نمی‌کردیم، تفاوتی در اصل ماجرا نداشت. یک دانشگاه آزاد بود که آن هم تا توجه به بچه‌های مردم نه‌ای تا ما شانس قبول شدن در یک رشته کاردانی، آن هم در یک شهرستان دور افتاده داشتیم. نه که دانشگاه نرفته باشیم، نه! اما این‌طور نبود که هرکسی کنکور شرکت کند بالاخره جایی قبول شود. امروز که روی ۳۷ سالگی تقویم ایستاده‌ام هی فکر می‌کنم چه کارهایی را دیگر نمی‌توانم انجام بدهم. بعد یادم می‌آید فردا کارهایی را نمی‌توانم بکنم که امروز می‌توانستم انجام بدهم. ما برای این که از دیگران جلو بزنیم می‌رفتیم و مثلا ریاضی می‌خوانیم تا درصد ریاضی و شیمی و فیزیک بالاتر برود، در حالی که ما باید سعی می‌کردیم از خودمان جلو بزنیم، در حالی که اگر همان روزهایی که کتاب‌های تست زنی ورق می‌زدیم دنبال زندگی رفته بودیم امروز ۳۷ سال زندگی‌مان را به تمام زندگی کرده بودیم، نه این که دو سالش را مثل آنی که از دستمان بریزد، حرام کرده باشیم.

یادمان باشد، درس خواندن خیلی مهم است، درس خواندن باعث می‌شود خوب زندگی کنیم، اما اگر درس خواندن اجازه نداد ما زندگی کنیم، اصلا خوب نیست. می‌توانیم به جای پزشکی تهران، یک رشته دیگر بخوانیم. حتی می‌توانیم بعدا دوباره شرکت کنیم و پزشکی تهران بخوانیم اما دیگر هیچ‌وقت، دقت کنید هیچ‌وقت دهم تیرماه ۱۴۰۰ عمرمان بر نمی‌گردد. شاید بعدها فرصت مهمانی، ورزش، سفر و از همه مهم‌تر، فرصت نگاه کردن به صورت پدر و مادر به ما دست ندهد.

اگر برای شرکت در کنکور اضطراب پیش از حد دارید، مایک را هکار عملی به شما معرفی می‌کنیم

## آرام باش و کاری نکن!



تعیین برنامه زمانی از خصوصیات بارز يك مشاور کنکور خوب است. البته از دیگر خصوصیات بارز يك مشاور کنکور خوب، داشتن ریش پرفسوری با سبیل دو سر بالاست. اگر این را نداشته باشد، نمی‌تواند درست دانش‌آموز را هدایت کند. بگذریم! بحث چیز دیگر بود. می‌خواستیم در این قسمت از هفتگ جام‌جم يك ترفند بسیار کارآمد به دانش‌آموزان کنکوری معرفی کنیم که به‌وسیله آن بتوانند بر استرس کنکور غلبه کرده و در آن موفق شوند. ترفند بسیار ساده است. کس دیگری را به‌جای خودتان سر جلسه کنکور بفرستید. نمی‌شود؟ می‌فهمند؟ مگر آن‌کس دیگر حتما باید انسان باشد؟ بتری آب‌معنی‌تان را بفرستید جای شما کنکور بدهد!

در همه جلسات برگزاری کنکور يك بطری آب‌معنی به داوطلب می‌دهند که در آن چهار ساعت از تشنگی تلف نشود. پیشنهاد ما به شما این است که کارت آزمون را گردن بطری آب‌معنی‌تان بیندازید و آن را روی صندلی آزمون بپوشانید و خودتان از جلسه بزنید بیرون. نتیجه آزمونش حتما شگفت‌زده‌تان خواهد کرد.

در ادامه این یادداشت و به گواه سایت‌های تخمین رتبه کنکور، برایتان نوشته‌ایم که اگر در کنکور سال ۹۹ بتری آب معنی‌تان جای شما کنکور می‌داد، چه رتبه‌ای می‌آورد و چه رشته و دانشگاهی قبول می‌شد.

### گروه ریاضی

رتبه در منطقه ۱: ۳۸۰۰۰+

### گروه انسانی

رتبه در منطقه ۱: ۲۴۰۰۰+

### گروه تجربی

رتبه در منطقه ۱: ۶۵۰۰۰+

### رشته قبولی

مهندسی عمران / روزانه / دانشگاه بزرگمهر قانان  
ریاضیات و کاربردها / روزانه / دانشگاه صنعتی خاتم‌الانبیای بهبهان  
مهندسی معماری / نوبت دوم / دانشکده فنی و حرفه‌ای ساری  
مدیریت بازرگانی / دانشگاه پیام نور ملارد  
مدیریت مالی / دانشگاه غیاث‌الدین جمشید کاشانی قزوین  
علوم ارتباطات اجتماعی / دانشگاه غیرانتفاعی رفاه تهران

می‌دود درواقع دارد از آتش فرار می‌کند و مغزش دستور فرار از هر چیزی را به‌صورت دودین مخایره می‌کند. حالا فرق نمی‌کند آن چیز يك خرس درنده باشد که دنبالش کرده یا آتشی که به جان لباسش افتاده. کنکور هم یکی از آن شرایط بحران است که اولین رمز موفقیت در آن حفظ آرامش و عمل به هشدارهاست! يك بحران دلهره‌آور مثل همان زلزله و آتش‌سوزی که ذکر کردیم. با این تفاوت که زلزله و آتش‌سوزی یک‌بار است و يك جواب مثبت و منفی دارد.

یعنی آدم یا از آن جان سالم به درمی‌برد یا کارش یکسره می‌شود اما کنکور به این سادگی‌ها دستش را از گریبان قربانی رها نمی‌کند. اگر از این بحران به‌سلامت گذر کنی که باید تا سال‌ها سرخورده این باشی که می‌توانستی رتبه بهتری هم به دست بیاوری چون همیشه جایی برای بهتر شدن هست!

و اگر همه درس‌ها را هم صددرصد زده باشی که باید بروی دوباره آزمون بدهی تا برای مسؤولان مسجل شود که تقلب نکرده‌ای و اگر بازهم صددرصد زدی باز باید آزمون بدهی تا جایی که بالاخره همه از صددرصد زنی و آن‌وقت رضایت می‌دهند که تقلب نکرده‌ای و در آن صورت دوباره همان سرخوردگی که آزمون می‌توانست بهتر باشد به جانت می‌افتد و همین دور باطل... اگر هم از این بحران به‌سلامت گذر نکنی، فقط قربانی يك بحران نبوده‌ای، بلکه يك مجموعه سرخوردگی‌های به‌هم‌پیوسته را باید از همان موقع تا روز آخر زندگی‌ات تجربه کنی. سرخوردگی‌هایی از این جنس که: «دیدي ماشینت پنجر شد؟ اگر کنکور را خوب می‌دادی لااقل يك ماشین خوب داشتی... دیدي صاحبخانه گذاشت روی پول پیش؟ اگر کنکور را خوب داده بودی لااقل الان وکیل شده بودی و حقش را می‌گذاشتی کف دستش...»

کلاس درس یا در فلان مجری‌های تلویزیونی را می‌کنند و در ازای دریافت پول يك دوره کامل لیسانس، يك یا چند سال شمارا پشتیبانی می‌کنند که در کنترل این بحران چهارساعته به‌خوبی عمل کنی.

کنار کلاس‌های درسی که تلاش می‌کنند به تو آموزش بدهند چطور با خواندن و نفهمیدن يك مبحث علمی به سوالات آن مبحث پاسخ بدهی، برایت يك مشاور خوب می‌گذارند که خواب و خوراک را می‌کشد و دارد می‌سوزد بگو عزیزم! تو در این شرایط نباید بدوی!

باید لباس‌هایت را با آرامش دربیآوری... کسی که لباس‌هایش آتش‌گرفته و دارد

در تمام موقعیت‌های دلهره‌آور زندگی، راز موفقیت و نجات شما این است که فقط آرامش و کنترل خودتان را حفظ کنید. حتما این جمله را هم شبیه همه جملات آموزشی و هشدارهای اضطرابی زیاد خوانده و شنیده‌اید اما هیچ‌وقت به آن عمل نکرده‌اید.

نگوید نه! حتما شما هم در دوران مدرسه بارها در مانور زلزله شرکت کرده‌اید و معلم پرورشی برایتان با جزئیات شرح داده که هنگام وقوع زلزله باید زیر میز و در چارچوب در پناه بگیرید و این هشدارها را بعد از مدرسه هم بارها در برنامه‌های تلویزیونی مختلف و پوستره‌ای هشداردهنده سازمان‌ها دیده و خوانده‌اید اما دروغ چرا؟

هر بار که با زلزله مواجه شدید تنها کار عملیاتی که از مغزتان مخایره شده، این بوده که از پله‌ها بدوید پایین. اگر سراغ آن معلم پرورشی مدرسه و مجری برنامه تلویزیونی

را هم بگیرید، متوجه خواهید شد که آنها هم دقیقا همین کار را کرده‌اند و اصلا مگر در شرایطی که زمین سفت زیر پایت دارد می‌لرزد وقت این است که فکر کنی من قبلا در فلان

کلاس درس یا در فلان برنامه تلویزیونی چه توصیه‌ای کرده بودم؟! حالا شما بیا با صدای بلند و با آرامش در گوش کسی که آتش

از لباس‌هایش زبانه می‌کشد و دارد می‌سوزد بگو عزیزم! تو در این شرایط نباید بدوی!

باید لباس‌هایت را با آرامش دربیآوری... کسی که لباس‌هایش آتش‌گرفته و دارد

